

همه چیز درباره عید نوروز باستانی ایران

نویسنده: حمید

مردم بابل از دوران‌های بسیار قدیم، روز اول سال را، عموماً در اعتدال بهاری (۲۱ مارس) جشن می‌گرفتند. این زمان اول بهار و آغاز فصل نو است، زمانی که طبیعت از خواب زمستانی بیدار می‌شود، در حقیقت آغاز سال نو بود. از لوحه‌ها چنین بر می‌آید که این جشن تقریباً از ۲۳۴۰ سال، پیش از میلاد، شناخته شده بود.

قدمت نوروز در ایران

آرتور کریستن سن، ایران‌شناس نام‌دار دانمارکی نوشته است، سال ایرانیان باستان، به صورتی که آن را در سنگ‌نوشته‌های داریوش بزرگ در بیستون می‌یابیم، در پاییز آغاز می‌شد و جشن بسیار معروف مهرگان (یگیاد)، در اصل جشن اول سال ایرانیان بوده است. از جشن نوروز در اوستا و ادبیات اوستایی هیچ نام برده نشده، چنان که از مهرگان نیز اشارتی نیست. در اواخر فرمانروایی داریوش بزرگ، ایرانیان که تحت تأثیر تمدن آسیای صغیر و سرزمین‌های مدیترانه ای قرار گرفته بودند، تقویم مصری را پذیرفتند که بر طبق آن سال به دوازده ماه سی روزه، به اضافه پنج روز اضافی (پنجه دزدیده یا خمسه مسترقه) تقسیم شده بود و در اعتدال بهاری آغاز می‌شد. این سال، یعنی سال اوستایی جدید، سال دینی زرتشتی گشت و تا امروز در نزد پارسیان حفظ گردیده است. روز اول سال در اعتدال بهاری، اول فروردین، عید نوروز است.

استاد مهرداد بهار با نظریه وامگیری عید نوروز ایرانیان، از بین‌النهرین موافق نیست و عقیده دارد، از سه هزار سال پیش از میلاد، در آسیای غربی دو عید، رواج داشته است، عید آفرینش در اوایل پاییز و عید رستاخیزی که در آغاز بهار، برگزار می‌شده است. بعدها دو عید پاییزی و بهاری به یک عید تبدیل گردیده و سر بهار جشن گرفته می‌شده است. به اعتقاد مهرداد بهار، احتمالاً نوروز در ایران قبل از هخامنشیان وجود داشته، در اوستا مطرح نمی‌شود، چون یک عید ملی محسوب می‌شده و اوستا یک کتاب دینی است و جشن‌های خاص خودش را دارد. بعد از گذشت زمان، سرانجام دین زرتشتی، هم جشن مهرگان را که در آغاز یک عید بومی بوده و هم نوروز را می‌پذیرد.

جشن زرتشتی فروردگان

جشن فروردگان یا جشن همسپثمیدیه در دوران باستان به عنوان عید اصلی جشن گرفته می‌شد. این جشن فروهرها بود و ظاهراً در آن هنگام ده روز و ده شب برگزار می‌شد. فروهرها همان ارواح مردگانند. نام فروردین که آغاز بهار است، برگرفته از نام فروهرهاست. در فروردین یشت آمده است که در مدت جشن فروردگان فروهرهای مؤمنان از اقامتگاه‌های خود می‌آیند و مدت ده شب در کنار مردم می‌مانند، این جشن مربوط به بازگشت مردگان بود. زمان این جشن به حساب گاهشماری‌های امروزی، پنج روز آخر اسفند و پنج روز اول فروردین، به حساب می‌آید. از زمانی که آغاز سال در اعتدال بهاری تعیین گردید، نوروز ششمین روز این جشن گشت که به فروردگان افزوده شد. بدین ترتیب اندیشه شکوه و پر اهمیت بودن ششمین روز جشن سال نو، در ذهن ایرانیان، از قبل وجود داشته و در زمان ساسانی هم حفظ گردید.

نوروز کوچک

روز نخست فروردین ماه نوروز عامه یا نوروز کوچک یا نوروز صغیر خوانده می‌شد. پنج روز اول فروردین جشن نوروز گونه‌ای همگانی داشته و عموم مردمان به اجرای مراسم و سرور و شادمانی می‌گذرانیده‌اند، از این رو آن را نوروز عامه نامیده‌اند.

نوروز بزرگ در ششمین روز فروردین

در گاهشماری زرتشتی ایران باستان، روز ششم هر ماه شمسی و ماه سوم هر سال خورشیدی، به نام خرداد می‌باشد. نوروز بزرگ یا خردادروز نام ششمین روز فروردین ماه در ایران باستان بوده است. خردادامشاسپند موکل بر آب است و این روز بدو منسوب می‌باشد. این روز در میان جشن‌ها و اعیاد فراوان ایران باستان به ویژه دوران ساسانیان از اهمیت و ارزش و تقدس خاصی بهره داشته است. بسیاری از حوادث مهم به موجب آن در چنین روزی واقع شده از جمله زرتشتیان بدان باور دارند که تولد زرتشت نیز در چنین روزی است بعدها وقتی ایرانیان اسلام و تقویم عرب را پذیرفتند، جشن زرتشتی فروردگان و نوروز بزرگ، در ششمین روز ماه فروردین، از بین رفت.

مراسم ایرانیان باستان در نوروز

آداب و رسوم نوروزی همه سرچشمه‌ای کهن دارند و از نظرگاه دانش مردم‌شناسی بسیار جالب توجه برای مطالعه هستند. ایرانیان عقیده داشتند که سرنوشت انسان و جهان در سالی که در پیش است، در نوروز تعیین می‌شود. گفته می‌شد که در این روز زرتشت با خدا گفتگویی پنهانی داشت و در این روز نیکبختی‌ها برای مردمان زمین، تقسیم می‌گردد و از این روست که ایرانیان آن را روز امید نامند.

خوان نوروزی

ایرانیان عقیده داشتند که در ایام نوروز ارواح درگذشتگان از جایگاه آسمانی خود به زمین و به خانه‌های خویش باز می‌گردند. بازماندگان برای پذیرایی از آنها سفره‌ای رنگین می‌گستراندند و انواع خوراکی‌ها و نوشاک‌ها را در آن می‌نهادند تا ارواح درگذشتگان از پذیرایی و صفا و پاکیزگی بازماندگان، دل خوش شده و آنان را برکت عطا کنند. این رسم توجیه سفره نوروزی یا هفت سین شد. استاد پورداود هفت سین را همان خوانی که جهت درگذشتگان می‌گسترده، می‌داند.

کاشت حبوبات جهت تفال زدن

یکی از آیین‌های که پیش از نوروز تدارک آن مرسوم بوده، پروردن سبزه می‌باشد. به موجب روایتی کهن، بیست و پنج روز پیش از عید، ستون‌هایی از خشت خام اطراف حیاط دربار برپا می‌کردند و بر فراز هر ستونی نوعی دانه از حبوبات می‌کاشتند و خوبی و بدی رویش غلات را در سالی که در پیش بود، از چگونگی رویدن آن پیش بینی می‌کردند. معمول بود به رشد این دانه‌ها نگریده و هر یک از دانه‌هایی که بهتر بار آمده بود، تفال می‌زدند که آن محصول در سال بیشتر خواهد بود. در خانه‌ها نیز در ظروف ویژه سبزه به عمل می‌آوردند. هر کدام از مردمان در ظرفی یا چیزی مانند آن اقلامی از دانه‌ها از قبیل گندم، جو، برنج، لوبیا، عدس، ارزن، نخود، کنجد، باقلا، ذرت، و ماش می‌کاشتند.

جشن و مراسم آب پاشی

از جمله مراسم بسیار مشهور و سنتی معتبری که در نوروز انجام می‌شد، رسوم آبریزگان یا شست و شو و غسل و آب پاشیدن به یکدیگر بوده است. در جشن آبریزگان و به کار بردن آب، برای تطهیر و برای اطمینان یافتن از باران کافی بوده است. ابوریحان بیرونی می‌گوید مردمان هنگام سپیده‌دم این روز، خود را می‌شستند و در آب کاریزها و آبیگرها، غوطه‌ور می‌شدند. در این روز مردمان به یکدیگر آب می‌پاشیدند، به همان دلیلی که خود را می‌شستند و سبب آن همان اغتسال است. برخی گفته‌اند که علت این است که در کشور ایران دیرگاهی باران نیارید، ناگهان به ایران سخت بیارید و مردم به این باران تبرک جستند و از این آب به یکدیگر پاشیدند و این کار همین طور در ایران مرسوم بماند.

به نظر می‌رسد جشن آبریزگان اصلی همان تیرگان باشد و در نوروز عبارت بوده‌است از غسل و شستشو و آماده شدن از لحاظ سنن دینی جهت حلول سال نو.

هدایای نوروزی

در نوروز و مهرگان رسم بود که نمایندگان و بزرگان و فرمانروایان ایالات و اشراف و عامه مردم هر یک به توانایی و استطاعت، هدایایی را به دربار اهدا می‌کردند.

در نوروز مردم به یکدیگر شیرینی هدیه می‌دادند و این رسم در دوران ساسانی همگانی بوده است. در نوروز بزرگ، پیش از لب به سخن گشودن، شکر می‌خورند و بر خود روغن می‌مالند تا از انواع بلاها در طول سال، در امان باشند.

جشن سوری پایان سال

یکی از جشن‌های آتش مرسوم جشن سوری پایان سال بود. این جشن در یکی از چند شب آخر سال که مسلماً چهارشنبه نبوده است برگزار می‌شده است. در جشن فروردگان مردم پیش از عید نوروز بر روی پشت بام‌ها، آتش برمی‌افروختند، اگر چنین می‌کردند تصور بر این بود که فروهرها (ارواح مردگان) به طور گروهی بازگشته و مانند یک سپاه به بازماندگان کمک خواهند کرد. در نتیجه جنگ‌های خیلی مهم، را سعی می‌کردند که در بهار آغاز کنند چون فروهرها، در بهار به یاری بازماندگان می‌آیند.

کوسه برنشین

مراسم کوسه برنشین یا بهار جشن. ابوریحان بیرونی شرح این رسم را آورده است که در اولین روز بهار مرد کوسه را بر خر می‌نشانند که به دستی کلاغ داشت و به دستی بادن که خود را مرتب باد می‌زد اشعاری می‌خواند که حاکی از وداع با زمستان و سرما بود و از مردم چیزی به سکه و دینار می‌گرفت. آنچه از مردم می‌ستاند، از بامداد تا نیمروز به جهت خزان و شاه بود و آنچه از نیمروز تا عصر اخذ می‌کرد، تعلق به خودش داشت. آنگاه اگر از عصر وی را می‌دیدند، مورد آزار و شتم قرار می‌دادند. این رسم در روزگار ساسانی و دوره اسلامی، توسط غلامان سیاه اجرا می‌شده که ملبس به لباس‌های رنگارنگ شده و با آرایش ویژه و لهجه شکسته و خاصی که داشتند، دف و دایره می‌زدند و ترانه‌های نوروزی می‌خواندند. حاجی فیروزهای امروزی که مقارن نوروز و سال نو در کوی و برزن مردم را به طرب در می‌آورند، از بقایای آن رسم کهن است. با این تفاوت که امروزه چون غلام و سیاهانی نیستند که چنین کنند، دیگران خود را سیاه کرده و به زی آنان آراسته و تقلیدشان می‌کنند.

میر نوروزی

در ایران رسم بود در ایام عید نوروز محض تفریح عمومی و مضحکه فردی عامی و از میان مردم را به عنوان پادشاه یا امیر یا حاکمی موقتی به نام میر نوروزی انتخاب می‌کردند و برای یک یا چند روز زمام امور شهری را به عهده‌اش می‌سپردند پس از انقضای ایام جشن سلطنت او نیز به پایان می‌رسیده است. واضح است که جز تفریح و خنده و بازی هیچ منظور دیگری در بین نبوده است و احکامی که میرنوروزی صادر می‌کرده پس از نوروز به حال اول بازگردانده می‌شده است. نظیر این جشن در بابل نیز مرسوم بود.

بار عام نوروزی

در زمان هخامنشیان، شاه، نوروز را در تخت جمشید برپا می‌داشت. از رسم‌هایی که شاهان در نوروز برگزار می‌کردند، یکی این بود که شاه جشن نوروز را افتتاح می‌کرد و به مردمان اعلام می‌داشت که وی آنان را بار خواهد داد و به آنان نیکی خواهد کرد. دومین روز، بلندپایه‌ترین کسان را بار می‌داد، یعنی دهقانان و اعضای خاندان‌های بزرگ (اشراف بلند پایه موروثی، و پسرپوهران). سومین روز، اسوران و بلندپایه‌ترین موبدان را بار می‌داد. چهارمین روز، خانواده خود و نزدیکان خویشان و درباریان را بار می‌داد و پنجمین روز، فرزندان و کارگزاران خود را بار می‌داد. بدین ترتیب به هر کدام رتبه و اکرامی را که شایسته آن بود ارزانی می‌داشت چون روز ششم فرا می‌رسید، شاه که وظایف خود را نسبت به آنان انجام داده بود، نوروز را برای خود و در خلوت جشن می‌گرفت.

در دو جشن بزرگ نوروز و مهرگان تظلم و دادخواهی و بار عام شاه و رسوم اهدای پیشکش‌ها بسیار اهمیت داشت و با تشریفات فراوان اجرا می‌شد. در نوروز رسمی در دربار جاری بود که اربابان نقش بندگان را برعهده می‌گرفتند و برعکس. خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر مشهور سلاطین سلجوقی نکته دیگری درباره جشن نوروز در زمان ساسانیان ضبط کرده است.

رسم ملکان عجم چنان بوده است که روز نوروز و مهرگان پادشاه اجازه دیدار عامه مردم را می‌داده است و هیچ کس را مانعی از دیدار با شاه نبوده است. هرکس قصه خویش نوشته و شکایت خود را آماده می‌کرد و شاه نامه‌ها و شکایات مردم را یک به یک، بررسی می‌کرد. اگر از شاه شکایتی می‌شد، موبد موبدان را قاضی قرار داده و شاه از تخت به زیر آمدی و پیش موبد به دو زانو می‌نشست و می‌گفت «بدون محابا بین من و این مرد داوری کن. هیچ گناهی نیست، نزدیک ایزد تعالی، بزرگتر از گناه پادشاهان چون شاه بیدادگر باشد، لشکر همه بیدادگر شوند و خدای عز و عجل را فراموش کنند و کفران نعمت آرند.» پس موبد به داد مردم، رسیدگی کرده و داد به تمامی بستاند و اگر کسی بر ملک، دعوی باطل کرده بود، عقوبتی بزرگ به او می‌داد و می‌گفت «این سزای آن کس است که بر شاه و مملکت وی عیب جوید.» در نوروز هر که ضعیف تر بود، نزدیکتر به شاه بود و کسانی که قویتر بودند، باید دورتر از شاه جای می‌گرفتند. از زمان اردشیر تا زمان یزدگرد بزه گر (یکم)، این رسم بر جا بود. یزدگرد روش های پدران را بگردانید.

خواجه نظام‌الملک طوسی، یزدگرد یکم را به عنوان پادشاهی که این رسم را برانداخته، معرفی کرده است ولی در واقع این رسم توسط یزدگرد دوم، لغو شده است.

روایتی از پیامبر اسلام در مورد نوروز

در کیهان‌شناسی نوشته زکریا قزوینی، روایتی از پیامبر اسلام، آمده است که با استناد به قول عبدالصمد بن علی که از قول پدر بزرگش، عبدالله بن عباس آن را نقل کرده است، جامی سیمین محتوی شیرینی به پیامبر هدیه شد. پیامبر پرسید «این چیست؟» پاسخ دادند «اینها شیرینی نوروز است.» وی گفت «نوروز چیست؟» پاسخ دادند «این عیدی بزرگ برای ایرانیان است.» گفت: «این روزی است که در آن خدا سپاه را دوباره زنده کرد.» پرسیدند «کدام سپاه، ای پیامبر خدا؟» پاسخ داد «سپاه کسانی که از اقامتگاه‌های خود از ترس مرگ بیرون آمدند

و هزاران بودند و خدا به آنان گفت، بمیرید و بعد آنان را آن روز زنده کرد و روان‌هایشان را به آنان بازگردانید و به آسمان فرمان داد که بارانی بر آنان ببارد، از این روست که مردمان این رسم را دارند که در این روز آب می‌پاشند.» سپس مقداری از آن شیرینی را خورد و محتوای جام را میان اصحاب خود تقسیم کرد. این روایت را ابوریحان بیرونی نیز در آثار الباقیه آورده است.

فلسفه نوروز از دیدگاه دکتر علی شریعتی

از زنده یاد دکتر علی شریعتی: سخن تازه از نوروز گفتن دشوار است. نوروز یک جشن ملی است، جشن ملی را همه می‌شناسند که چیست، نوروز هر ساله برپا می‌شود و هر ساله از آن سخن می‌رود. بسیار گفته‌اند و بسیار شنیده‌اید؛ پس به تکرار نیازی نیست؟ چرا، هست. مگر نوروز را خود مکرر نمی‌کنید؟ پس سخن از نوروز را نیز مکرر بشنوید. در علم و ادب تکرار ملال‌آور است و بیهوده؛ "عقل" تکرار را نمی‌پسندد؛ اما "احساس" تکرار را دوست دارد، طبیعت تکرار را دوست دارد، جامعه به تکرار نیازمند است، طبیعت را از تکرار ساخته‌اند؛ جامعه با تکرار نیرومند می‌شود، احساس با تکرار جان می‌گیرد و نوروز داستان زیبایی است که در آن، طبیعت، احساس و جامعه هر سه دست‌اندرکارند.

نوروز که قرن‌های دراز است بر همه جشن‌های جهان فخر می‌فرشد، از آن رو "هست" که یک قرارداد مصنوعی اجتماعی و یا یک جشن تحمیلی سیاسی نیست، جشن جهان است و روز شادمانی زمین، آسمان و آفتاب، و جوش شکفتن‌ها و شور زادن‌ها و سرشار از هیجان هر "آغاز".

جشن‌های دیگران، غالباً انسان‌ها را از کارگاه‌ها، مزرعه‌ها، دشت و صحرا، کوچه و بازار، باغ‌ها و کشتزارها، در میان اطاق‌ها و زیر سقف‌ها و پشت درهای بسته جمع می‌کند: کافه‌ها، کاباره‌ها، زیرزمینی‌ها، سالن‌ها، خانه‌ها ... در فضایی گرم از نفت، روشن از چراغ، لرزان از دود، زیبا از رنگ و آراسته از گل‌های کاغذی، مقوایی، مومی، بوی کندر و عطر و ... اما نوروز دست مردم را می‌گیرد و از زیر سقف‌ها، درهای بسته، فضاهای خفه، لای دیوارهای بلند و نزدیک شهرها و خانه‌ها، به دامن آزاد و بیکرانه طبیعت می‌کشاند: گرم از بهار، روشن از آفتاب، لرزان از هیجان آفرینش و آفریدن، زیبا از هنرمندی باد و باران، آراسته با شکوفه، جوانه، سبزه و معطر از:

"بوی باران، بوی پونه، بوی خاک
شاخه‌های شسته، باران خورده، پاک"

نوروز تجدید خاطره بزرگی است: خاطره خویشاوندی انسان با طبیعت. هر سال، این فرزند فراموشکار که، سرگرم کارهای مصنوعی و ساخته‌های پیچیده خود، مادر خویش را از یاد می‌برد، با یادآوری‌های وسوسه‌آمیز نوروز، به دامن وی باز می‌گردد و با او، این بازگشت و تجدید دیدار را جشن می‌گیرد: فرزند، در دامن مادر، خود را بازمی‌یابد و مادر، در کنار فرزند، چهره‌اش از شادی می‌شکفتد، اشک شوق می‌بارد، فریادهای شادی می‌کشد؛ جوان می‌شود، حیات دوباره می‌گیرد. با دیدار یوسفش بینا و بیدار می‌شود.

تمدن مصنوعی ما هر چه پیچیده‌تر و سنگین‌تر می‌گردد، نیاز به بازگشت و بازشناخت طبیعت را در انسان حیاتی‌تر می‌کند و بدین گونه است که نوروز، برخلاف سنت‌ها که پیر می‌شوند و فرسوده و گاه بیهوده، رو به توانایی می‌رود و در هر حال، آینده‌ای جوان‌تر و درخشان‌تر دارد، چه، نوروز راه سومی است که جنگ دیرینه‌ای را که از روزگار لائوتزو و کنفوسیوس تا زمان روسو و ولتر درگیر است به آشتی می‌کشاند.

نوروز تنها فرصتی برای آسایش، تفریح و خوشگذرانی نیست، نیاز ضروری جامعه، خوراک حیاتی یک ملت نیز هست. دنیایی که بر تغییر و تحول، گسیختن و زایل شدن، درهم ریختن و از دست رفتن بنا شده است، جایی که در آن، آنچه ثابت است و همواره لا‌یتغیر و همیشه پایدار، تنها تغییر است و ناپایداری؛ چه چیز می‌تواند ملتی را، جامعه‌ای را، در برابر عرابه بی‌رحم زمان - که بر همه چیز می‌گذرد و له می‌کند و می‌رود، هر پایه‌ای را می‌شکند و شیرازه‌ای را می‌گسلد- از زوال مصون دارد؟

هیچ ملتی با یک نسل و دو نسل شکل نمی‌گیرد؛ ملت، مجموعه پیوسته نسل‌های متوالی بسیار است، اما زمان، این تیغ بی‌رحم، پیوند نسل‌ها را قطع می‌کند؛ میان ما و گذشتگانمان- آنها که روح جامعه ما و ملت ما را ساخته‌اند- دره هولناک تاریخ حفر شده است؛ قرن‌های تهی ما را از آنان جدا ساخته‌اند؛ تنها سنت‌ها هستند که پنهان از چشم جلاد زمان، ما را از این دره هولناک گذر می‌دهند و با گذشتگانمان و با گذشته‌هایمان آشنا می‌سازند. در چهره مقدس این سنت‌ها است که ما حضور آنان را در زمان خویش، کنار خویش و در "خود خویش"، احساس می‌کنیم؛ حضور خود را در میان آنان می‌بینیم و جشن نوروز یکی از استوارترین و زیباترین سنت‌ها است.

در آن هنگام که مراسم نوروز را به پا می‌داریم، گویی خود را در همه نوروزهایی که هر ساله در این سرزمین برپا می‌کرده‌اند، حاضر می‌یابیم و در این حال، صحنه‌های تاریک و روشن و صفحات سیاه و سفید تاریخ

ملت کهن ما در برابر دیدگانمان ورق می‌خورد، رژه می‌رود. ایمان به اینکه نوروز را ملت ما هر ساله در این سرزمین بر پا می‌داشته است، این اندیشه‌های پرهیجان را در مغزمان بیدار می‌کند که: آری، هر ساله! حتی همان سالی که اسکندر چهره این خاک را به خون ملت ما رنگین کرده بود، در کنار شعله‌های مهیبی که از تخت جمشید زبانه می‌کشید، همانجا، همان وقت، مردم مصیبت‌زده ما نوروز را جدی‌تر و با ایمان بیشتری برپا می‌کردند؛ آری، هر ساله! حتی همان سال که سربازان قتیبه بر کناره جیحون سرخ رنگ، خیمه برافراشته بودند و مهلب خراسان را پیای قتل عام می‌کرد، در آرامش غمگین شهرهای مجروح و در کنار آتشکده‌های سرد و خاموش، نوروز را گرم و پرشور جشن می‌گرفتند.

تاریخ از مردی در سیستان خبر می‌دهد که در آن هنگام که عرب سراسر این سرزمین را در زیر شمشیر خلیفه جاهلی آرام کرده بود، از قتل عام شهرها و ویرانی خانه‌ها و آوارگی سپاهیان می‌گفت و مردم را می‌گریاند و سپس، چنگ خویش را برمی‌گرفت و می‌گفت: "ابایمار، اندکی شادی باید!" نوروز در این سالها و در همه سالهای همانندش، شادایی این چنین بوده است، عیاشی و "بی‌خودی" نبوده است، اعلام ماندن و ادامه داشتن و بودن این ملت بوده و نشانه پیوند با گذشته‌ای که زمان و حوادث ویران‌کننده زمان همواره در گسستن آن می‌کوشیده است.

نوروز همه وقت عزیز بوده است؛ در چشم مغان، در چشم موبدان، در چشم مسلمانان و در چشم شیعیان مسلمان، همه نوروز را عزیز شمرده‌اند و با زبان خویش، از آن سخن گفته‌اند. حتی فیلسوفان و دانشمندان که گفته‌اند: "نوروز روز نخستین آفرینش است که اورمزد دست به خلقت جهان زد و شش روز در این کار بود و ششمین روز، خلقت جهان پایان گرفت و از این رو است که نخستین روز فروردین را هورمزد نام داده‌اند و ششمین روز را مقدس شمرده‌اند".

چه افسانه زیبایی؛ زیباتر از واقعیت! راستی مگر هر کس احساس نمی‌کند که نخستین روز بهار، گویی نخستین روز آفرینش است. اگر روزی خدا جهان را آغاز کرده است، مسلماً آن روز، این نوروز بوده است. مسلماً بهار نخستین فصل و فروردین نخستین ماه و نوروز نخستین روز آفرینش است. هرگز خدا جهان را و طبیعت را با پاییز یا زمستان یا تابستان آغاز نکرده است. مسلماً اولین روز بهار، سبزه‌ها رویدن آغاز کرده‌اند و رودها رفتن و شکوفه‌ها سرزدن و جوانه‌ها شکفتن، یعنی نوروز.

بی‌شک، روح در این فصل زاده است و عشق در این روز سر زده است و نخستین بار، آفتاب در نخستین روز نوروز طلوع کرده است و زمان با وی آغاز شده است.

اسلام که همه رنگ‌های قومیت را زدود و سنت‌ها را دگرگون کرد، نوروز را جلای بیشتری داد، شیرازه بست و آن را، با پشتوانه‌ای استوار، از خطر زوال در دوران مسلمانی ایرانیان، مصون داشت. انتخاب علی به خلافت و نیز انتخاب علی به وصایت، در غدیر خم، هر دو در این هنگام بوده است و چه تصادف شگفتی! آن همه خلوص و ایمان و عشقی که ایرانیان در اسلام به علی و حکومت علی داشتند پشتوانه نوروز شد. نوروز که با جان ملیت زنده بود، روح مذهب نیز گرفت؛ سنت ملی و نژادی، با ایمان مذهبی و عشق نیرومند تازه‌ای که در دل‌های مردم این سرزمین برپا شده بود پیوند خورد و محکم گشت، مقدس شد و، در دوران صفویه، رسماً یک شعار شیعی گردید، مملو از اخلاص و ایمان و همراه با دعاها و اوراد ویژه خویش. آن چنان که یکسال نوروز و عاشورا در یک روز افتاد و پادشاه صفوی، آن روز را عاشورا گرفت و روز بعد را نوروز!

نوروز- این پیری که غبار قرن‌های بسیار بر چهره‌اش نشسته است- در طول تاریخ کهن خویش، روزگاری در کنار مغان، اوراد مهرپرستان را خطاب به خویش می‌شنیده است؛ پس از آن، در کنار آتشکده‌های زردشتی، سرود مقدس موبدان و زمزمه اوستا و سروش اهورامزدا را به گوشش می‌خوانده‌اند؛ از آن پس، با آیات قرآن و زبان الله از او تجلیل می‌کرده‌اند و اکنون، علاوه بر آن، با نماز و دعای تشیع و عشق به حقیقت علی و حکومت علی، او را جان می‌بخشند و در همه این چهره‌های گوناگونش، این پیر روزگار آلود، که در همه قرن‌ها و با همه نسل‌ها و همه اجداد ما- از اکنون تا روزگار افسانه‌ای جمشید باستانی- زیسته است و با همه‌مان بوده است، رسالت بزرگ خویش را، همه وقت، با قدرت و عشق و وفاداری و صمیمیت انجام داده است و آن، زدودن رنگ پژمردگی و اندوه از سیمای این ملت نومید و مجروح است و درآمیختن روح مردم این سرزمین بلاخیز با روح شاد و جانبخش طبیعت و، عظیمتر از همه، پیوند دادن نسل‌های متوالی این قوم- که بر سر چهار راه حوادث تاریخ نشسته و همواره تیغ جلاخان و غارتگران و سازندگان کله منارها بند بندش را از هم می‌گسسته است و نیز پیمان‌یگانگی بستن میان همه دل‌های خویشاوندی که دیوار عبوس و بیگانه دوران‌ها در میانه‌شان حائل می‌گشته و دره عمیق فراموشی میانشان جدایی می‌افکنده است.

و ما، در این لحظه، در این نخستین لحظات آغاز آفرینش، نخستین روز خلقت، روز اورمزد، آتش اهورایی نوروز را باز برمی‌افروزیم و در عمق وجدان خویش، به پایمردی خیال، از صحراهای سیاه و مرگ‌زده قرون تهنی می‌گذریم و در همه نورزهایی که در زیر آسمان پاک و آفتاب روشن سرزمین ما برپا می‌شده است، با همه زنان و مردانی که خون آنان در رگ‌هایمان می‌دود و روح آنان در دل‌هایمان می‌زند شرکت می‌کنیم و بدین گونه، "بودن خویش" را، به عنوان یک ملت، در تندباد ریشه برانداز زمان‌ها و آشوبِ گسیختن‌ها و دگرگون شدن‌ها خلود می‌بخشیم و، در هجوم این قرن دشمنکامی که ما را با خود بیگانه ساخته و، "خالی از خویش"، برده رام و طعمه زدوده از "شخصیت" این غرب غارتگر کرده است، در این میعادگاهی که همه نسل‌های تاریخ و اساطیر ملت ما حضور دارند، با آنان پیمان وفا می‌بندیم و "امانت عشق" را از آنان به ودیعه می‌گیریم که "هرگز نمیریم" و "دوام راستین" خویش را به نام ملتی که در این صحرای عظیم بشری، ریشه در عمق فرهنگی سرشار از غنی و قداست و جلال دارد و بر پایه "اصالت" خویش، در رهگذر تاریخ ایستاده است، "بر صحیفه عالم ثبت" کنیم.